



هدیه به مادرم و همه مادران

پس هستی من ز هستی اوست
تا هستم و هست دارمش دوست



مادر این سرقافله سالار کاروان بشریت که به یقین اوصاف اش نقطه فرجام ندارد. با نزدیک شدن این خجسته روز خواستم با نوشتن این چند سطر کوتاه به عنوان بزرگداشت از روز مادر این موجود بی همتا شمه کوچکی از هزاران دین خویش را ادا نموده باشم. مادر در خانواده بشریت فرد ممتاز، بی همتا و دارای جایگاه شامخیست که به اطمینان میتوان اذعان نمود که تمامی تمدن بشری در عرصه های مختلف حیات مرهون زحمات و تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر اوست.

مادر بعد از خالق یگانه وسیله پیدایش و وجود ما است. اوست که ما را در دامنش پروراند و آموزاند تا اینکه به جاده اصلی انسانیت رهیاب و رهنمون شدیم. با تذکر بالا میتوان مادر را معلم نخستین و پرتوان، بی تکلف، مسوولیت پذیر، دلسوز و دارای عواطف بزرگ انسانی خواند. مادر که سمبولی از ملاطفت، عشق و محبت، الفت و مهر است. او با این داشته گرانبها و با استفاده از گوهر ذاتی مادری اش قادر به تربیت، پرورش و آموزش ما بوده است.

همه پیغمبران و پیشوایان، نخبه گان، فرهیخته گان، جهان گشایان و سلاطین زاده و دست پرورده همین فرشته حکمت اند که شکوه و جلال اش همانا بوسیله فرزندان و دست پروردگان او در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی و هنری بازتاب یافته است.

نهایت بجاست که گفته اند: بهشت زیر پای مادران است چه او بزرگتر و با عظمت تر از سکوی آسمانها، پهنای زمین و اعماق بحر هاست؛ از اینجاست که مادر در تمام ادیان مورد احترام خاص بوده بویژه در دین مبین اسلام و ارشادات پیغمبرگرامی حضرت محمد (ص) که والدین عمیقاً مورد احترام کلیه مسلمانان پنداشته میشوند. در اینجا حدیثی را از قول امام بخاری (ع) نقل میکنیم. کسی از حضرت بهترین عالم پرسید؟ یار رسول خدا مستحق ترین مردمان کی باشد که با وی رفتار نیکو کنیم؟ آنحضرت فرمودند که (مادرت). سائل تکرار کرد: پس از مادر مستحق ترین کیست؟ رسول خدا فرمود: (مادرت). باز هم به تکرار پرسید گفتند: (مادرت). و برای آخرین بار مکرراً پرسید سلطان دین فرمودند: (پدرت).

به استناد فرموده رسول خدا بنگرید که چه عظمت و منزلتی رابه والدین و بصورت اخص به مادران قایل بوده اند. با تا سف و درد فراوان که در جامعه اسلامی وطن عزیز ما افغانستان شاهد توهین، تحقیر، تجاوز، شلاق زدن ها، کشتن و بستن ها، سینه بریدن ها، شکنجه های دور از کرامت انسانی و اسلامی مادران- از جانب سیاه کاران و دین فروشان بوده ائم. این چهره های در ظاهر مسلمان و انسان نما های وحشی با اعمال ننگین شان دین مقدس اسلام را میخوانند در بین دیگر جوامع و ادیان یک مکتب وحشت و درندگی به نمایش بگذارند.

با این همه ظلم و تعدی خفاشان کور و بی عاطفه، شیرمادران و شیرزنان قهرمان وطن آبائی ما افغانستان با وجود ازدست دادن شوهران، فرزندان و عزیزان خویش کار نامه های والا و سترگی را از خویش بجا گذاشته اند، که توضیح آن از حوصله این برگه تبریکه بدور است.

در اخیر به پاس نام مقدس مادر این سمبول محبت، شفقت، و اشرف مخلوقات؛ این روز گرامی را به مادر و همه مادران و در مجموع زنان جهان تبریک عرض نموده و به تک تک شان آرزوی صحت و سلامتی، عمر دراز و خوش بختی آرزو میکنم. و بدین مناسبت یک قطعه از سروده هایم را در مورد مادر، گر چه مختص بنام روز مادر سروده نشده، ولی ب مادر اختصاص یافته است و همچنان قطعه سروده درینمورد از استاد معظم و عالی مقام (خلیلی) که در باره مادر نوشته اند نقطه فر جام میگذارم.

تا بناک و فروزان باد جشن مادران

هستی تو قبله ام

مادر ز درد و ناله تو پرالم شدم	بس همنشین و مونس صد آه و غم شدم
در بستر غنوده و رنجور گشته ای	زا نرو به فکر دفتر و شعرو قلم شدم
اشکم بدیده موج زند مادر عزیز	هر دم نشان تیر جفا و ستم شدم
غیر از توییست کس که نواز دلی مرا	در نزد تست مورد لطف و کرم شدم
این هست و بود هر چه که دارم ز فیض تست	هستی تو قبله ام که به پای تو خم شدم
در زیر بال توبه تخیل فرو شدم	فارغ ازین زمانه و سود و سلم شدم
ذکر از محبت تو نگنجد به هر زبان	قربانی وفای تو در هر قدم شدم

(روشن) بخامه راز دلم فاش کرده ام
تا آشنا به شعرو کتاب و قلم شدم

هدیه به مادران

رهروی روشندلی از با یزید	کرد پرسش کای مراد هر مرید
باز گو آخر کجا بشتافتی	کاین همه گنج و سعادت یافتی
گفت از یک قطره اشک مادرم	شاهد مقصود آمد در برم
گنج ها در دیده نمناک اوست	این گهرها اشک های پاک اوست
شام ها چون باز خفتی مادرم	بود در پایی پایش بستم
تا دل شب داشت با من رازها	گفتگو ها قصه ها آوازها
قصه هاشیرین تر از شهدو شکر	نغمه ها جان بخش چون باد سحر
ناگهان شامی هوا بس تیره شد	برف بر شهرو ده ما چیره شد
خون به تن از شدت سرما فسرده	شعله از دم سردی ایام مرد
نیم شب شد، مادرم از خواب خاست	از من آزرده جام آب خواست
تا اگر فتم لرز لرزان جام آب	مادرم را بار دیگر برد خواب
من ستادم خشک برجا از ادب	چشم برره، جام بر کف، جان به لب
آب را از فرط سردی بست یخ	جام را با دست من پیوست یخ
صبح شد چون بارگاه فیض باز	مادرم برخاست از بهر نماز
دید سوی من که لرزانم چوبید	گشته ام چون برف سرتا پا سپید

گفت: ای فرزند برکف جام چیست؟
 از چه رو این جام را نگذاشتی
 گفتم ای مادر خطا بود اینکه من
 تو زمن گراب میکردی طلب
 مادر از گفتار من بی تاب شد
 سر زد آهی از دل غمدیده اش
 راست گو این لرزه بر اندام چیست
 خویش را در رنج و محنت داشتی
 می نهادم جام بهر خویشتن
 خفته میدیدی مرا دور از ادب
 دل میان سینه وی آب شد
 قطره اشکی چکید از دیده اش
 اشک مادر گنج گوهر را شود
 مرد از آن یک قطره چون دریا شو

(عشق نافر جام)

ایندلی غمدیده را در آشنا کردم نشد
 در دیار دیگران خود را گدا کردم نشد
 ز عشق نا فرجام خود بس ناله ها کردم نشد
 برگ گل از خون خود رنگ حنا کردم نشد
 درره یک آرزو جان رافدا کردم نشد

در چمن اندر خزان از بهر گل کردم فغان
 حسرتا، دردا، دریغا گشته ویران آشیان
 شکوه از سرما و یا از آفت باد خزان
 در بهار زندگی بشکست شاخ ارغوان
 همچو بلبل ناله کردم تا سحر گل وا نشد

چشم یاری داشتم از شاخ برگ این چمن
 حیف از خشکیدن ریحان و شاخ نسترن
 رفت رنگ و بوی از گلزار از سرو و سمن
 داغ همچون لاله بردل بردم از این انجمن
 آن امیدی را که من از آشنا کردم نشد

زان سبب شبها ندار د خواب راحت چشم من
 شد گره آه در گلو و خشک بر لب شد سخن
 سوختم در آتش صدق و صفا خویشتن
 لاله خشکیده ام با داغ حرمان دردمن
 زندگی را بهر خود شام سیاه کردم نشد

خویشتن را خاک پای همدیاران ساختم
 تخم مهر و دوستی در کعبه جان کاشتم
 قلب گرم خانه امید یاران ساختم
 نوجوانی ها بیاد همقطاران با ختم
 خویش را فرش زمین چون بوریا کردم نشد

خسته ام ز آوارگی این مهاجر مرغان
 شکوه از چرخ ستمگریا ز بیداد زمان
 تا کجا سرگشته منزل میکنند این کاروان
 یاز دست غربت و یا از جفای شبروان
 خاک میهن را بچشم توتیا کردم نشد

حیف دیگر در گلستان باغبان پیر نیست
 خواب چون آشفته را یاران دگر تعبیر نیست
 بلبل و گل رفت دیگر ناله شبگیر نیست
 همچو یک وضع معماگونه را تصویر نیست
 (روشن) از نا مردمی ها شکوه ها کردم نشد